

قیل و قال بر سر کرونشتات^۱

کارزار تبلیغاتی بر سر کرونشتات در بعضی محافل با شدت تمام هم چنان ادامه دارد. شاید تصور شود که شورش کرونشتات نه ۱۷ سال پیش بلکه دیروز رخ داده است. شرکت کنندگان در این کارزار با تعصبی همانند و تحت یک شعار مشترک اینانند: آنارشویست ها، منشویک های روسی، سوسیال دموکرات های چپ دفتر لندن^۲، گیج سران منفرد، نشریه میلیوکف^۳، و در فرصت های مناسب، مطبوعات عمده ی سرمایه داری. یک "جبهه ی خلقی" از نوع خود!

همین دیروز بود که اتفاقاً به این سطور در یک هفته نامه ی مکزیک که نشریه ای ارتجاعی کاتولیک و در عین حال "دموکرات" است برخوردیم: "تروتسکی قصد دستور شلیک به ۱۵۰۰ (؟) ملوان کرونشتات را داد،

^۱ - این مقاله در شماره آوریل ۱۹۳۸ نشریه بین الملل جدید چاپ شد و در "نوشته های تروتسکی" (۱۹۳۷/۳۸) به وسیله ی Pathfinder Press تجدید چاپ شد.

^۲ - دفتر لندن اجتماع بین المللی بی دروپیکر از احزاب سانتریست در دهه ی ۱۹۳۰ بود که به هیچ یک از بین الملل های دوم و سوم وابسته گی نداشت، اما مخالف بین الملل چهارم بود. از احزاب تشکیل دهنده ی آن می توان از حزب مستقل کارگر انگلستان، پوم (حزب وحدت کارگران مارکسیست) اسپانیا، حزب کارگران سوسیالیست آلمان و حزب کارگران و دهقانان سوسیالیست فرانسه نام برد.

^۳ - نشریه ی میلیوکف Poslednie Novosti (آخرین اخبار)، در پاریس چاپ می شد.

پاک ترین پاک ها را. سیاست او زمانی که در قدرت بود، هیچ تفاوتی با سیاست امروزی استالین نداشت".

همان طور که می دانیم، آنارشویست های چپ نیز به همین نتیجه می رسند. وقتی که برای اولین بار در مطبوعات به طور اختصار به سؤال وندلین توماس که عضو کمیسیون تحقیق بود^۴، جواب دادم، نشریه ی میلیوکف نیز با همین روحیه مداخله کرد. آنارشویست ها با شدت بیشتری به من حمله کردند. تمام این صاحب نظران اعلام کردند که جواب من کاملاً بی ارزش است. این هم آوازی وقتی واقعاً جالب است که آنارشویست ها تحت عنوان کرونشتات، در واقع از کمونیزم ضددولتی دفاع می کنند. منشویک ها، در زمان شورش کرونشتات، آشکارا طرف دار بازسازی سرمایه داری بودند؛ و میلیوکف حتی امروز نیز طرف دار سرمایه داری است.

چگونه برخاست کرونشتات توانست این جنبش در قلب آنارشویست ها، منشویک ها و لیبرال های "ضدانقلابی" آتش برافروزد و در مورد همه ی آنان در یک زمان چنین کند؟ جواب آن ساده است: تمام این گروه ها علاقه مند به تصویب حساب با تنها جریان واقعی انقلابی ای هستند که هرگز پرچم انقلاب را رها نکرده و با دشمنانش مصالحه نکرده است و تنها جریانی است که آینده را نمایندگی می کند. به همین دلیل است که در میان کسانی که پس از این همه سال ها "جنایات".

مرا در کرونشتات افشا می کنند، بسیاری از انقلابیون سابق یا شبه انقلابیونی وجود دارند که برنامه و اصول خود را از دست داده اند و ضروری می دانند که توجه دیگران را از انحطاط بین الملل دوم و یا جنایات

^۴ - کمیسیون تحقیق برای رسیدگی به اتهامات علیه اپوزسیون چپ و سایر مخالفین رژیم استالین در محاکمات مسکو تشکیل شده بود.

آنارشویست های اسپانیا منحرف سازند، هنوز، استالینیست ها نمی توانند به طور آشکار به این مبارزه بر سر کروئشتات به پیوندند.

اما حتی آنان نیز از روی شادمانی دست هایشان را به هم می مانند، زیرا که این کارزار علیه " تروتسکیزم"، علیه مارکسیزم انقلابی و علیه بین الملل چهارم صورت می گیرد.

اما چرا این اخوت رنگارنگ به مسأله ی مشخص کروئشتات چسبیده است؟ در سال های انقلاب ما درگیری های بسیاری با قزاق ها، دهقانان و حتی با قشرهای مشخصی از کارگران داشتیم (برخی از گروه های کارگران اورال دسته های داوطلب در ارتش ضدانقلابی کولچاک تشکیل داده بودند!). تضاد بین کارگران به عنوان مصرف کنندگان و دهقانان به عنوان تولید کنندگان و فروشندگان نان، در اصل، ریشه ی این برخوردها بود. تحت فشار احتیاج و محرومیت، کارگران خود گاه گذار به صفوف متخاصمی بنا به بسته گی قوی یا ضعیف شان با روستا تقسیم می شدند. ارتش سرخ نیز تحت تأثیر دهات قرار گرفته بود. در سال های جنگ داخلی چندین بار لازم شد که هنگ های ناراضی خلع سلاح شوند. به کار بستن برنامه ی جدید اقتصادی (نپ) این اصطحکاکات را تقلیل داد، اما تا محو آن راه زیادی بود. برعکس، راه را برای تولد دوباره ی کولاک ها هموار کرد و در اوائل دهه ی اخیر منجر به تکرار جنگ داخلی در روستاها شد. شورش کروئشتات فقط حادثه ای فرعی در تاریخ روابط بین پرولتاریای شهر و خرده بورژوازی ده بود. فهم این حادثه فرعی فقط در رابطه با جریان عمومی گسترش مبارزه ی طبقاتی در طول انقلاب امکان خواهد داشت.

کرونشئات با بسیاری جنبش های خرده بورژوازی دیگر فقط از لحاظ اثرات خارجی بیشترش تفاوت داشت. مسأله بر سر استحکامات دریائی پتروگراد بود. در مدت شورش، بیانیه های بسیاری انتشار یافت و برنامه های رادیوئی متعددی پخش شد. سوسیال رولوسیونرها و آنارشویست ها شتاب زده از پتروگراد شورش را با جملات و اشارات "باشکوه" زینت می کردند. و تمام این ها تأثیر خود را در انتشارات گذاشت. با کمک این "اسناد" موجود (یعنی برچسب های دروغ) مشکل نبود درباره ی کرونشئات افسانه ساخت. مضافاً به این که از ۱۹۱۷ نام کرونشئات با هاله ای از انقلابی گری احاطه شده بود. بی دلیل نیست که مجله ی مکزیکی این عبارت را در مورد ملوانان کرونشئات به کار می گیرد: "پاک ترین پاک ها".

بازی با اعتبار انقلابی کرونشئات یکی از وجوه مشخصه ی این کارزار واقعاً ریاکارانه است. آنارشویست ها، منشویک ها، لیبرال ها و ارتجاعیون سعی دارند موضوع را این طور جلوه دهند که در اوائل ۱۹۲۱ بلشویک ها اسلحه های خود را به طرف همان ملوانانی برگرداندند که ضامن پیروزی انقلاب اکتبر بودند. این جا نقطه ی حرکت تمام دروغ های بعدی است. هر کسی که علاقه مند است این دروغ ها را روشن کند، باید اول مقاله ی رفیق جان جی رایت را در نیوانترنشنال (فوریه ۱۹۳۸) به خواند. مسأله ی من چیز دیگری است: من قصد دارم ماهیت شورش کرونشئات را بیشتر از دید کلی تشریح کنم. یک انقلاب مستقیماً به وسیله ی اقلیت ساخته می شود. پیروزی انقلاب، اما، وقتی ممکن می شود که این اقلیت کم و بیش پشتیبانی و یا لاقبل بی تفاوتی دوستانه اکثریت را به دست آورد. تغییر جهت در مراحل

John G. Wright - یکی از مترجمین آثار تروتسکی به زبان انگلیسی بود. مقاله ی او درباره ی کرونشئات تحت عنوان "حقایق کرونشئات" در ۱۹۳۹ منتشر شد.

مختلف انقلاب، مثلاً، انتقال از انقلاب به ضدانقلاب، مستقیماً به وسیله ی تغییر در روابط سیاسی بین اقلیت و اکثریت تضمین می شود، یعنی بین پیشگام و طبقه.

در میان ملوانان کرونشتات سه لایه ی سیاسی مختلف وجود داشت: پرولتاریای انقلابی که تعدادی از آن ها دارای سوابق مبارزاتی و تجارب جدی بودند؛ اکثریت بینابینی، به طور عمده با منشاء دهقانی؛ و ارتجاعیون، پسران کولاک ها، مغازه داران، و کشیش ها. در دوره ی تزار، نظم در ناوگان و قلعه فقط در صورتی حفظ می شد که افسران به وسیله ی بخش های ارتجاعی افسران جزء و ملوانان، اکثریت بینابینی را تحت سلطه ی نفوذ و یارعب خود در می آوردند، و در نتیجه انقلابیون را که عمدتاً تکنسین ها، توپ چی ها و برق کاران بودند، منزوی می کردند، یعنی کسانی که تحت نفوذ کارگران شهر قرار داشتند.

جریان شورش ناوگان پتمکین ۱۹۰۵، کاملاً بر پایه ی روابط میان این سه لایه قرار داشت، یعنی براساس مبارزه بین دو جناح پرولتاریا و بورژوازی برای تأثیرگذاردن بر روی لایه ی وسیع میانی دهقانی. هر کس که این مسأله را نفهمد، مسأله ای که در سرتاسر جنبش انقلابی در نیروی دریایی مشاهده شد، بهتر است درباره ی مسائل انقلاب روسیه به طور کلی خاموش به ماند. زیرا که این مسأله کاملاً ناشی از مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی برای تأثیر بر دهقانان بود و امروز هم هنوز تا اندازه ی زیادی همین طور است. در درون شوراهای بورژوازی عمدتاً در لباس کولاک ها (یعنی لایه ی بالائی خرده بورژوازی)، روشن فکران "سوسیالیست"، و اکنون به شکل بوروکرات های "کمونیست" ظاهر شده است. این است مکانیزم اصلی انقلاب

در تمام مراحل آن. در نیروی دریایی این مسأله شکلی متمرکزتر می یابد و در نتیجه بیانی مهیج به خود می گیرد.

ترکیب سیاسی شورای کرونشئات انعکاسی بود از ترکیب پادگان و خدمه ی کشتی. رهبری شوراهای در اوائل تابستان ۱۹۱۷ در دست حزب بلشویک بود که بر بهترین بخش های ملوانان تکیه داشت و بسیاری از انقلابیون جنبش مخفی را که از زندان کار اجباری آزاد شده بودند، شامل می شد. ولی باید یادآوری کنم که حتی در روزهای قیام اکتبر بلشویک ها کمتر از نیمی از شورای کرونشئات را تشکیل می دادند. اکثریت با اس آر ها و آنارشویست ها بود. در کرونشئات اصولاً منشویک وجود نداشت. حزب منشویک از کرونشئات متفر بود. اس آر های کرونشئات خیلی سریع در اپوزیسیون علیه کرنسکی قرار گرفتند و گروهی را تشکیل دادند که از پیش قراولان اس آر های چپ بود. آن ها خود را به بخش دهقانی دژ و پادگان ساحلی متکی می دانستند. آنارشویست ها گروه رنگارنگی بودند. در میان آنان انقلابیونی واقعی مثل ژوک وژلزیناکف وجود داشت، اما این گونه عناصر اکثراً به بلشویک ها نزدیک بودند. بیشتر "آنارشویست های" کرونشئات نماینده ی خرده بورژوازی شهر بودند و از لحاظ انقلابی در سطحی پایین تر از اس آر ها قرار داشتند. رهبر شورا یک فرد غیرحزبی بود، "سمپات آنارشویست ها" یک کارمند جزء اساساً صلح جو که قبلاً تملق صاحب منصبان تزار را می گفت و حالا... انقلاب را. غیبت کامل منشویک ها، خصلت "چپ" اس آر ها و بیان آنارشویستی خرده بورژوازی به خاطر شدت مبارزه انقلابی در نیروی دریایی و تسلط نفوذ بخش پرولتری ملوانان بود.

این خصوصیات اجتماعی و سیاسی کرونشنتا که در صورت تمایل می توان با مدارک و اسناد بسیاری آن را توضیح داد و اثبات نمود، برای روشن کردن برخاستی که در کرونشنتا در دوران جنگ داخلی رخ داد و نتیجه ی آن تغییر بنیادی چهره ی کرونشنتا بود، کافی است. دقیقاً درباره ی این جنبه ی مهم از مسأله است که مفتریان اخیر حتی اشاره ای نیز نمی کنند، بخشی از روی جهالت و بخشی از روی عداوت.

آری کرونشنتا صفحه ای قهرمانانه در تاریخ انقلاب نوشت. اما جنگ داخلی به شکلی سیستماتیک کرونشنتا و تمام ناوگان بالتیک را خالی از سکنه کرد. در روزهای قیام اکتبر بخشی از ملوانان کرونشنتا به کمک مسکو فرستاده شدند. بخشی دیگر به دان و اوکراین برای تهیه نان و سازمان دادن قدرت محلی فرستاده شدند. این طور به نظر می آمد که کرونشنتا تمام نشدنی است. خود من از جبهه های مختلف ده ها تلگراف برای بسیج گروه های جدید "قابل اطمینان" از میان کارگران پتروگراد و ملوانان بالتیک فرستادم. اما در اوائل ۱۹۱۸ و مطمئناً نه خیلی دیرتر از ۱۹۱۹، جبهه ها شروع به شکایت از این فرستادگان "کرونشنتای" کردند که رضایت بخش نیستند، پر توقع اند و مهم تر این که در جنگ بی نظم و غیرقابل اطمینان اند و بیشتر مشکل آفرینند تا سودمند. بعد از نابودی یودنیچ (در زمستان ۱۹۱۹)^۶، ناوگان بالتیک و پادگان کرونشنتا از نیروهای انقلابی تهی شده بودند. تمام عناصری که به شکلی مفید بودند برای مقابله با دنیکین به جنوب فرستاده شدند. اگر در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷ ملوانان کرونشنتا سطحی بالاتر از سطح متوسط ارتش سرخ داشتند و ساختن ارکان اولیه این ارتش و همین طور ارکان اولیه ی رژیم

^۶ - Nikolai Yudenich یکی از ژنرال های تزار بود که در سال ۱۹۱۹ به کمک نیروهای خارجی قصد تصرف پتروگراد را داشت.

شورایی در بسیاری از مناطق را به عهده گرفتند، ملوانانی که در کرونشئات "آرام" تا اوانل ۱۹۲۱ باقی ماندند و مناسب هیچ جبهه ای از جنگ داخلی نبودند، در این زمان به کلی در سطح پایین تر از متوسط ارتش سرخ قرار گرفتند و شامل درصد بالایی از عناصر دل سرد با لباس های پر زرق و برق می شدند.

دل سردی ناشی از گرسنگی و احتکار بعد از خاتمه جنگ داخلی به شدت افزایش یافته بود. کسانی که "کیسه به دست" خوانده می شدند (محرکان خرد) تبدیل به یک بلای اجتماعی شده بودند و انقلاب را تهدید می کردند. به خصوص در کرونشئات، جایی که پادگان هیچ کاری نمی کرد و هر چه لازم داشت در اختیارش بود، دل سردی ابعاد وسیعی یافت. وقتی شرایط در پتروگراد گرسنه بحرانی شد، دفتر سیاسی حزب چندین بار در مورد امکان درخواست یک "وام داخلی" از کرونشئات، جایی که تعداد زیادی ذخیره قدیمی هنوز در آن موجود بود، بحث کرد. اما نمایندگان کارگران پتروگراد جواب دادند: "هیچ چیز از آنان با مهربانی به دست نخواهد آمد. آنان لباس، ذغال و نان را احتکار کرده اند. حالا در کرونشئات تمام عناصر سر بلند کرده اند." این واقعیت اوضاع بود. این شرایط شباهتی به تصورات شیرین مفتریان ندارد. باید اضافه کرد ملوانان لاتویا و استونیا که می ترسیدند به جبهه فرستاده شوند و خود را برای رفتن به سرزمین سرمایه داری آبا و اجدادی خود لاتویا و استونیا آماده می کردند، به عنوان "داوطلبین" به ناوگان بالتیک پیوستند. این عناصر اساساً دشمن قدرت شورانی بودند و این ضدیت را در روزهای شورش کرونشئات کاملاً آشکار کردند. به جز اینان، هزاران تن از کارگران لاتویا که عمدتاً کارگران سابق کشاورز بودند، قهرمانانی های بی نظیری در

تمام جبهه های جنگ داخلی از خود نشان دادند. ما نباید کارگران لاتویا و "کرونشتاتی" را با یک چوب به زنیم و باید تفاوت های اجتماعی و سیاسی آنان را در نظر به گیریم.

مسأله یک محقق جدی این است که خصوصیات اجتماعی و سیاسی شورش کرونشتات و جایگاه آن در جریان انقلاب را براساس شرایط عینی تعیین کند. بدون انجام این کار، انتقاد به مرثیه خوانی احساساتی از نوع مسالمت جویانه الکساندر برگمن^۷، اماگودمن^۸ و آخرین مقلدین آنان تنزل می کند. این نجبا، کوچک ترین درکی از ضوابط و روش های یک پژوهش علمی ندارند. آنان طوری از بیانیه های شورشیان نقل قول می آورند که زاهد از کتاب مقدس. به علاوه، شاکی هستند که چرا من به "اسناد"، یعنی انجیل ماخنو^۹ و سایر پیروان توجه نمی کنم. اسناد را "مورد توجه" قرار دادن به معنی پذیرفتن هر چه می گویند، نیست. به قول مارکس غیرممکن است افراد یا احزاب را به واسطه ی آن چه خود درباره ی خودشان می گویند قضاوت کرد.

خصوصیات یک حزب بیشتر از طریق ترکیب اجتماعی، گذشته، روابط آن با طبقات و لایه های مختلف تعیین می شود تا به واسطه ی اعلامیه های کتبی و شفاهی آن، به خصوص در دوره ی حساس جنگ داخلی. اگر برای مثال ما بیانات بی شمار نگرین، کمپانیس، گارسیا اولیور و شرکاء^{۱۰} را باور کنیم،

^۷ - Alexander Berkman، آنارشویست لهستانی که در آمریکا زندگی می کرد و در سال ۱۹۱۹ از آمریکا اخراج شد و به روسیه رفت.

^۸ - Emma Goldman - آنارشویست روسی که در آمریکا زندگی می کرد و در سال ۱۹۱۹ از آمریکا اخراج شد و به روسیه رفت.

^۹ - N. Makhno - آنارشویست اوکراینی که دسته های مسلح دهقانی سازمان می داد.

^{۱۰} - نگرین آخرین نخست وزیر جمهوری اسپانیا بود. کمپانیس در رأس حکومت محلی کاتلونیا قرار داشت. گارسیا اولیور یکی از آنارشویست های دست راستی بود که با استالینیست های اسپانیایی در کشتار انقلابیون هم کاری کرد.

مجبور خواهیم بود این آقایان را به عنوان دوستان صادق سوسیالیزم به شناسیم. اما در حقیقت آنان دشمنان خائن آن هستند.

در سال ۱۸-۱۹۱۷ کارگران انقلابی، توده های دهقانان رانه تنها در نیروی دریایی بلکه در تمامی کشور رهبری کردند. دهقانان، زمین ها را اغلب تحت رهبری سربازان و ملوانانی که به سرزمین آباجدادی خود بازگشته بودند، گرفتند و تقسیم کردند. مصادره ی نان تازه شروع شده بود و فقط از اربابان و کولاک ها بود. دهقانان این مصادره را به عنوان یک مصیبت موقتی پذیرفته بودند. اما جنگ داخلی سه سال به درازا کشید. شهر عملاً هیچ چیزی به روستا نداد و تقریباً همه چیز از آن گرفت، عمدتاً برای تأمین نیازهای جنگ. دهقانان بلشویک ها را قبول داشتند، اما هرچه بیشتر با کمونیست ها مخالف شدند. اگر در دوره ی قبل کارگران دهقانان را به جلو سوق دادند، حالا این دهقانان اند که کارگران را به عقب می کشند. فقط به خاطر این تغییر روحیه است که سفیدها می توانند بخشی از دهقانان و حتی نیمه دهقانان - نیمه کارگران اورال را به طرف خود جلب کنند.

این روحیه یعنی دشمنی با شهر، جنبش ماخنو را تقویت کرد که قطارهای عازم کارخانه ها و مزارع و ارتش سرخ را غارت کنند، خطوط راه آهن را خراب و کمونیست ها را می کشتند. و البته ماخنو اسم این راه مبارزه ی آنارشویستی علیه دولت می گذاشت. در حقیقت، این مبارزه خرده مالکین دو آتشه برضددیکتاتوری پرولتاریا بود. جنبش های مشابهی در بسیاری مناطق دیگر رخ داد، به خصوص در تامبوف، زیر پرچم سوسیال رولوسیونرها. به علاوه، در قسمت های مختلف کشور گروه های موسوم به دهقانان سبز فعالیت می کردند. آن ها نمی خواستند سفیدها و یا سرخ ها را به رسمیت به شناسند

و از گروه های سیاسی شهری هم اجتناب می کردند. بعضی وقت ها سبزها با سفیدها برخورد پیدا می کردند و از آنان درس ادب می گرفتند. اما البته از جانب سرخ ها نیز به آن ها هیچ رحم نمی شد. همان طور که خرده بورژوازی از نظر اقتصادی بین سرمایه بزرگ و پرولتاریا خرد می شود، گروه های چریکی دهقانی نیز بین ارتش سرخ و سفید گیر کرده بودند.

تنها یک انسان خیال پرداز می تواند در گروه ماخنو و یا در شورش کرونشئات مبارزه بین اصول تجربیدی آنارشیزم و "سوسیال دولتی" را مشاهده کند، ولی در عین حال به تبعیت از دیکتاتوری پرولتاریا هم رضایت نمی داد. خرده بورژوازی نمی داند دقیقاً چه می خواهد، و به خاطر موقعیتش نمی تواند که به فهمد. و به این دلیل است که گیج سری در مورد خواست ها و آرزوهایش را تحت لوای درگیری های مختلف نشان می دهد، مدتی زیر پرچم آنارشیزم ها، زمانی با خلقیون و حالا با سبزها. هنگامی که خود را در مقابل پرولتاریا قرار داد، سعی کرد به هر دری به زند تا چرخ انقلاب را به عقب برگرداند.

البته یک دیوار غیرقابل عبور لایه های اجتماعی و سیاسی مختلف را در کرونشئات از هم جدا نمی کرد. هنوز در کرونشئات تعدادی کارگر ماهر و تکنسین برای رسیدگی به ماشین آلات وجود داشت. اما حتی این عده هم به خاطر مشخصات منفی شان انتخاب شده بودند: غیرقابل اعتماد از لحاظ سیاسی و بی فایده برای جنگ داخلی. برخی از "رهبران" شورشی از میان این عناصر بیرون آمدند. به هر حال، این نکته کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر که بعضی از مفتریان با پیروزی به آن اشاره می کنند، خصلت ضدپرولتری شورش را به هیچ وجه تغییر نمی دهد. اگر خودمان را با شعارهای پر

ظمطراق و برجسب های دروغین و غیره، فریب ندهیم خواهیم دید که شورش کرونشئات چیزی به جز عکس العمل مسلحانه خرده بورژوازی بر ضد شورای انقلاب اجتماعی و سخت گیری دیکتاتوری پرولتاریا نبود.

اهمیت شعار کرونشئات مبنی بر "شوراها بدون کمونیست ها" که فوراً نه تنها از جانب اس.آرها بلکه بورژوا لیبرال ها هم برداشته شد، دقیقاً در همین است. همان طور که نماینده ی دوران دیش سرمایه، پروفیسور میلیوکف به درستی فهمید شوراها ی بدون رهبری بلشویک ها به معنای محو خود شوراها در اندک زمانی بود. تجربه ی شوراها ی روسیه در دوره ی تسلط منشویک ها و اس.آرها و حتی تجربه ی شوراها ی آلمان و اتریش تحت سلطه ی سوسیال رولوسیونرها و آنارشویست ها فقط می توانست به مثابه پلی باشد که دیکتاتوری پرولتاریا را به احیاء مجدد سرمایه داری منتهی کند. علی رغم هرگونه "تصورات" کسانی که درگیر بودند، بنابر این شورش کرونشئات خصلتی ضدانقلابی داشت.

از لحاظ طبقاتی که بدون قصد حمله به التقاطیون محترم- تنها معیار اساسی برای نه فقط سیاست که تاریخ است، تفاوت رفتار کرونشئات با پتروگراد در آن روزهای حساس اهمیت بسیاری دارد. کل لایه ی رهبری کارگران در پتروگراد هم به خارج از شهر اعزام شده بودند. گرسنه گی و سرما بر پایتخت رها شده، حتی شاید با شدت بیشتری از مسکو حکومت می کرد. دوره ی قهرمانی و مصیبت! همه گرسنه و بی تحمل بودند. همه ناراضی بودند. در کارخانه ها ناراضیتی عمیقی حکم فرما بود. سازمان دهندگان مخفی که توسط اس. آرها و افسران سفید فرستاده شده بودند. سعی می کردند شورش مسلحانه را با جنبش کارگران ناراضی ارتباط دهند. روزنامه ی کرونشئات

درباره ی برپا شدن سنگرها در پتروگراد و هزاران نفری که کشته می شدند، نوشت. روزنامه های همه ی دنیا نیز همین را نوشتند. اما در حقیقت درست برعکس این اتفاق افتاد. شورش کرونشتات کارگران پتروگراد را جلب نکرد. آن ها را بی زار کرد. دسته بندی به موازات خط طبقاتی پیش رفت. کارگران فوراً دریافتند که یاغیان کرونشتات در طرف دیگر سنگر قرار دارند. پس آن ها از قدرت شورائی دفاع کردند. انزوای سیاسی کرونشتات باعث عدم ثبات داخلی و شکست نظامیش شد.

ویکتور سرژ که به نظر می آید سعی در ایجاد نوعی سنتز از آنارشیزم، پومیزم و مارکسیزم دارد، در مداخله خود در بحث کرونشتات بسیار ناموفق بوده است. به نظر او اعلام نپ یک سال زودتر می توانست از شورش کرونشتات جلوگیری کند. فرض کنیم این بحث درست باشد. اما نصایح این چنانی کردن بعد از واقعه آسان است. همان طور که ویکتور سرژ یادآوری می کند، این درست است که من انتقال به برنامه ی نپ را در اوائل سال ۱۹۲۰ پیشنهاد کردم، اما از موفقیت آن به هیچ وجه اطمینان نداشتم. این مسأله از نظر من پنهان نبود که دارو می تواند از خود بیماری خطرناک تر باشد. وقتی من در مقابل مخالفت رهبران حزب قرار گرفتم، به پایه های حزب رو نکردم، زیرا می خواستم از بسیج خرده بورژوازی علیه کارگران اجتناب کنم. ۱۲ ماه تجربه بعدی لازم بود تا حزب را به نیاز به مشی جدید متقاعد کند. اما مسأله قابل توجه این است که دقیقاً همین آنارشیزم های سراسر دنیا بودند که به نپ به عنوان خیانت کمونیست ها نگاه می کردند. اما حالا وکلای آنان ما را متهم می کنند که چرا یک سال زودتر نپ را اعلام نکردیم.

در ۱۹۲۱ نین چندین بار علناً اعتراف کرد که سرسختی حزب در دفاع از روش های کمونیزم جنگی یک اشتباه بزرگ بود. اما آیا این مسأله را تغییر می دهد؟ دلایل مستقیم و یا غیرمستقیم شورش کرونشئات هر آن چه بود، خطر مرگ دیکتاتوری پرولتاریا را در ذات خود داشت. آیا صرفاً به خاطر ارتکاب یک اشتباه سیاسی، انقلاب پرولتری می بایستی برای تنبیه خود واقعاً خودکشی را به پذیرد؟

و یا شاید کافی بود ملوانان کرونشئات از فرمان نپ مطلع شوند تا آرام گیرند؟ توهمات! شورشیان برنامه ی آگاهانه ای نداشتند و دقیقاً به خاطر ماهیت خرده بورژوائی شان نمی توانستند برنامه ای داشته باشند. آن ها خود به وضوح درک نمی کردند که آن چه پدران و برادرانشان به آن نیاز دارند در درجه ی اول تجارت آزاد است. آن ها ناراضی و ناروشن بودند اما راه حلی نیز نمی یافتند. آگاه ترینشان، یعنی عناصر راست که در پشت عمل می کردند، خواستار احیاء مجدد رژیم بورژوائی بودند. اما این را علناً مطرح نمی کردند. جناح "چپ" خواستار از بین رفتن انضباط، "شوراهای آزاد"، و جیره بهتر بود. برنامه ی نپ فقط می توانست به تدریج دهقانان و بعد از آن ها نارضاییتی بخش هایی از ارتش و نیروی دریایی را تسکین دهد. اما برای انجام این کار، وقت و تجربه لازم بود.

از همه کودکانه تر بحثی است که مطرح می کند اصلاً شورشی در کار نبود و ملوانان اصلاً تهدیدی نکردند، آن ها "فقط" پادگان و کشتی های جنگی را تصرف کردند. به نظر می آید که بلشویک ها با سینه های عریان از روی یخ ها گذشتند که به پادگان حمله کنند، فقط برای این که بد ذات بودند، قصد ایجاد درگیری تصنعی داشتند و از ملوانان کرونشئات و یا دکترین آنارشیستی

متنفر بودند (که در ضمن بگوئیم در آن زمان حتی یک نفر هم زحمت چنین فکری را به خود نمی داد). آیا این یاوه گوئی بچه گانه نیست؟ بدون در نظر گرفتن زمان و مکان، منتقدین ناشی (بعد از ۱۷ سال!) سعی می کنند به گویند که همه چیز به خوبی و در کمال رضایت تمام می شد اگر فقط انقلاب، ملوانان شورشی را به حال خود می گذاشت. بدبختانه ضدانقلاب جهانی به هیچ وجه آن ها را به حال خود نمی گذاشت. منطق مبارزه تسلط افراتیون، یعنی ضدانقلابی ترین عناصر را بر دژ باعث می شد. نیاز به آذوقه دژ را مستقیماً به بورژوازی خارجی و عاملینش، مهاجرین سفید وابسته می کرد. تمام تدارکات لازم به نقد به منظور تحقق این هدف صورت گرفته بود. در چنین شرایطی فقط کسانی مانند آنارشویست های اسپانیایی یا پومیست ها هستند که با بی عملی به امید نتیجه مطلوب منتظر می نشینند. خوشبختانه بلشویک ها به مکتب دیگری تعلق داشتند. آن ها مهار آتش را در بدو شروع به منظور تقلیل قربانیان به حداقل وظیفه ی خود می انگاشتند.

در اصل این ناقدان مقدس، دشمن دیکتاتوری پرولتاریا و بنابر این دشمن انقلاب هستند. و تمام رمز مسأله در این جا نهفته است. این درست است که بعضی از آن ها انقلاب و دیکتاتوری را پذیرفتند، البته در حرف. اما این کمکی به حل مسائل نمی کند. آن ها خواهان انقلابی هستند که به دیکتاتوری منتهی نشود و یا نوعی دیکتاتوری که با استفاده از زور پیش نرود. البته این گونه دیکتاتوری واقعاً "دل پذیر" خواهد بود. بعضی از آنارشویست ها که در واقع لیبرال های فضل فروشی هستند، امیدوارند که در صد یا هزاران سال بعد زحمت کشان به چنان سطحی از پیش رفت دست یابند که اجبار و زور غیرضروری باشد. طبعاً، اگر سرمایه داری می توانست در جهت چنین پیش

رفتی حرکت کند، اصولاً دلیلی برای سرنگونی آن نبود. نیازی به انقلاب قهرآمیز و یا دیکتاتوری که نتیجه ی اجتناب ناپذیر پیروزی انقلاب است نمی ماند. اما سرمایه داری منحنی دوران ما جانی برای توهمات صلح جوانانه و انسان دوستانه باقی نمی گذارد.

خود طبقه ی کارگر از نظر اجتماعی و سیاسی هم گون نیست، حال از نیمه پرولتر به گذریم. مبارزه ی طبقاتی پیشگامی را که بهترین عناصر را جذب کرده است، تولید می کند. انقلاب وقتی امکان پذیر است که پیشگام قادر به رهبری اکثریت پرولتاریا باشد. اما این اصلاً به معنی محو تضادهای درون زحمت کشان نیست. در اوج لحظات انقلابی این تضادها رقیق و کم اهمیت می شوند، اما بعداً در مرحله ای جدید با تمام شدنشان ظاهر می شوند. جریان انقلاب به طور کلی این چنین است، و جریان کرونشانات نیز چنین بود. وقتی سالن نشین ها سعی در یافتن مسیر دیگری برای انقلاب اکتبر آن هم بعد از واقعه می کنند، ما فقط با کمال تواضع از آن ها می خواهیم به ما دقیقاً نشان دهند که کجا و کی اصول مهم شان در عمل به اثبات رسیده، حتی بخشاً یا حتی به صورت یک گرایش؟ کجا هستند آن نشانه هایی که ما را به پیروزی این اصول در آینده متقاعد کنند؟ ما البته هرگز جوابی نخواهیم گرفت.

انقلاب قوانین خود را دارد. که خیلی قبل ما آن ها را در "درس های اکتبر" که نه تنها در روسیه بلکه از نظر بین المللی اهمیت داشتند، فرموله کردیم. هیچ کس دیگر برای اعلام "درس های" دیگر حتی سعی هم نکرده است. انقلاب اسپانیا تأیید منفی "درس های اکتبر" بود. و منتقدین جدی، یا ساکت یا متزلزل اند. دولت جبهه ی خلقی اسپانیا، انقلاب سوسیالیستی را خفه کرد و انقلابیون را کشت. آنارشیست ها در این دولت شرکت داشتند و زمانی که

بیرون ریخته شدند نیز به پشتیبانی کردن از قاتلین ادامه دادند. و در عین حال، متحدین خارجی و موکلین شان سرگرم دفاع از شورشیان کرونشتات علیه بلشویک های زورگو هستند. زهی وقاحت!

مشاجره درباره کرونشتات امروزه نیز بر محور طبقاتی مشخصی می چرخد که خود شورش کرونشتات، شورشی که در آن بخش های مرتجع ملوانان تلاش کردند تا دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کنند. آگاه از ناتوانی اش در صحنه امروزی سیاست انقلابی، گیج سران و التقاطیون خرده بورژوا می کوشند تا از واقعه قدیمی کرونشتات در مبارزه ی خود علیه بین الملل چهارم استفاده کنند، یعنی علیه حزب انقلاب پرولتری. این "کرونشتاتیون" امروزه هم خرد خواهند داشت. البته، بدون استفاده از اسلحه. خوشبختانه آنان دارای دژ ای نیستند.

تروتسکی ۱۵ ژانویه، ۱۹۳۸